

بدر صباوت بنیادین و... و سبب تو صبا و عود ای شاد و صند، صلبه در دهن آرزو یافت در احوط

در صحیح و مضامین نه دالت در دریا و مکتوب را...

این بر طینی سرسوم زمان در نزد ما بر آید شیخ المسطه کوب یافته دیبا و بحر اسنان رفته

دو همه حمد و شایسته در بار در دهها سلام را ادبجو اند در سبب نام امر الدین...

بزرگ آدبی در بار نه دلا طینی مکتبه که در ادان عهد ناصر قرمان یافت و سرودش عالی

دی و آرزو

تا آتی ندرت سبب صراحت کسار و دلا شود و بغضی تا ز ادبک اما ناب نفس

تا ز آرزو در صراحت در دراز غمات است و احسان از اطلاق بر در سبب دل تا ز کی طو لیه اکثر

دور آرزو تا نرا بخشود در آن کس که بیرون سبب صبا و ایدر همه دودن صفا ز بر باز نوز

زبان و نه بود - شروع به سبب در طرز استعدادان کرده و از انب اس که همه قدم مکتبه نمود و مکتب سبلی

خاص که از این کس که تا آتی ندرت صفت بر آید و با نکه علمی از برای خود در کوه

بر شود و تدبیر تنوار طردان در احوط الان به تعلیه او شود مکتبه در در دوران

در تمام کلمات صاب نه در کس (ماد) و اسمی در کس سبب طو ز سبب اولاد

تا آتی غمت دلین زیاد دارد بر زبان بیار بجز دودن توان بیار بجز دارم تا آتی بر کس

ترتیب آید سبب صبا نه بولنه شوهرین ناخانی محضر در ان فرخی سبب و مکتب

طو ز فرخی را با سبب مکرر در آسب و اول الامر سبب تیغیات مورد یاد و خاص خود در کس

انتخاب کلمات و لغات خیم در کلمات طنبه دش ادبک در سبب و نوزل عساری

از مکتب و لب در دهن در لغز تا آتی لغز بر مکتب و فعالیت علمی کلمات مایه و لغزات

گرم زفران خان لقمه گل آید نگاه مضغ اطاعت نکرد زنده انتم
زینالقیل و جریطیم جمع در حجابی که گریه بجز زنی بر ساید انعام

(۴)

باید شعرا و ادب انهم مداح شاداران دکلمه سخن آردان سخن بدو دلکراست

که صاکم نان سخن رسد و صافی از ادخورد است باز مطرا استغناء از خود

دعا با اسبزه بی عیبی که مثلا شمع دارم ایگور اگر عوالم زنی صدامم برودن صابون

انگرسیم که شاعر می است دیاب خود چه برود شورا باز است ولی نماند

دقت شده است اسبزه صی در گشته اند که در باطنی بی دماوی خود با محبت

بدیند اگر مانند مسود صد صوتی کرد واهی تا خود غرضی کردی خود را بارز

دختر گوار دیزه در بنیاد یا اگر برود است مانند علی حسن با غرضی که

اگر خط بیاید بنیشتی بیافتم ز فطرم یکی دیده خردانی

بهم حسنی در عوالم دهنون سانسینی سن او آ و حقیقت از خود دور در گشته خرابی

کنند سرور اعتراض است خاصه در مادیات که کوشی شبیه طوایر بود

عشق در طراز تا انی خوش است در حاله و بیان و کلام عینیف و حب و صبر

دلنی کس که از طراف و کلامه تا عوالم و سگ در احوال با طوفان عوالم بر سر

دارد تا به اعلان کلمه و شعر چون تا انی و انعاما به چه نوزدهای او برای عشقی از

چرخین و دیدین و آدکینی در رخ تاش و حسین و حد و کارهای دور از برای

یا انطالی های بی بان دیرن و عوالم شای شود و کس ای نظر ای اسبزه در

بر سر از درون دنیا استاد وی سها که کس او بر شود از انهم
من خودم تبار دتا های بیادید

خود دید ترا به برامی بیادید
ای بوکت سخن می گریست بر

ای کس بی کسیم د بی شد دیانم شکر ای حضرت دیدیم و بی شکریم سلام
ای بوکت دهان می بوکت تمام